

تحمیدیه

ای ز عشق تو پای دل در گل
وز نیست سلفت غنچهی دل
تا بنام از تو روی و لاله اران
خواهانک از تو بخت بیداران
غرض از سر روز ناه آسانی
قاست افزا سه و بستانی
ای تو آن بی بدلی که هست احد
الذمی لم یلد و لم یولد
عشق تو برده از جهان آرام
دل کوه از تو خون دلش نام
آن که داند تو را به وحدت ذات
نیست محتاج بخت و اثبات

عبدی بیک شیخ از بی قران به کتاب هست

بخش اول

قافیه



طبع
علیرضا میرزا
۱۳۸۰

شعر، وزن، قافیه

اکثر صاحب نظران ادبیّات، شعر را سخنی موزون و قافیه دار گفته اند و منطقیان نیز گرچه معتقدند که شعر سخنی خیال انگیز است اما وجود وزن و یا وزن و قافیه را برای شعر ضروری دانسته اند، حتّیّ خواجه نصیرالدین توسی وزن را به دلیل خیال انگیز بودن از فصول ذاتی شعر می شمرد. اصولاً شعر همیشه و نزد همه ی مردم موزون بوده و تنها در سده ی اخیر، اشعار بی وزن هم گفته شده است. اشعار بی وزن گرچه خیال انگیز باشند اما شور و افسون اشعار موزون را ندارند.

غرض از خیال انگیز بودن شعر چیست؟ اگر بگویید «خورشید طلوع کرد» تنها خبر از طلوع خورشید داده اید اما اگر بگویید «گل خورشید شکفت» علاوه بر دادن خبر، سخن شما خیال انگیز و موزون و زیباست. چرا خیال انگیز است؟ چون شما پیوند نهانی زیبایی میان خورشید و گل را یافته و خورشید را به گل تشبیه کرده اید. این سخن شما موزون نیز هست زیرا بخش (هجاء) های آن با نظمی کنار هم نشسته اند و اگر می گفتید «گل خورشید شکفته شد» این سخن تنها خیال انگیز بود اما از نعمت وزن بهره ای نداشت. وزن به شعر، زیبایی سحرانگیزی می بخشد و آن را شورانگیز می سازد. اگر وزن شعری را برهم بزنیم خواهیم دید که تا چه میزان از زیبایی و تأثیر آن در نفوس کاسته می شود. مثلاً شعر:

دانه چو طفلی است در آغوش خاک روز و شب این طفل به نشو و نماست
اگر به صورت بی وزن درآید در می یابیم که چه قدر زیبایی و شورانگیزی اش را از دست داده است:

دانه چو طفلی در آغوش خاک است این طفل روز و شب به نشو و نما است

پس وجود وزن برای شعر لازم بلکه از فصول ذاتی آن است، از این رو آشنایی با وزن شعر برای همه خوب است و کسانی که با شعر و شاعری سر و کار دارند، به ویژه با شعر فارسی، باید شناختی در وزن و قواعد آن داشته باشند، زیرا اوزان شعر فارسی از نظر خوش‌آهنگی و زیبایی و کثرت و تنوع و نظم در جهان بی نظیر است.

* * *

قافیه نیز به زیبایی و خوش‌آهنگی شعر می‌افزاید و گوش را نوازش می‌دهد و شادی‌آورست؛ مثلاً، اگر قافیه این بیت:

فتنه‌ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر

قامت است آن یا قیامت، عنبر است آن یا عبیر

را بر هم بزینم، به این صورت در می‌آید:

فتنه‌ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر

قامت است آن یا قیامت، عنبر است آن یا که مشک

که زیبایی و خوش‌آهنگی اول را ندارد.

در این کتاب ابتدا در باره‌ی قافیه‌ی شعر فارسی سخن می‌گوییم و سپس به وزن شعر

فارسی می‌پردازیم، اما نخست آشنایی با چند اصطلاح ضرورت دارد:

حرف — شاعر با واژه به سرودن شعر و آفرینش زیبایی می‌پردازد. واژه خود از

واحد‌های کوچک‌تری به نام حرف درست می‌شود. بنابراین برای شناختن قافیه و وزن شعر

ناچار از «حرف» باید شروع کرد. لازم است بدانیم که در قافیه و وزن شعر صورت ملفوظ

حرف (؛ واج، همان که در آموزش فارسی ابتدایی به آن «صدا» می‌گویند) مورد نظر است نه

شکل مکتوب: ^۱ مثلاً واژه‌ی «خواهر» به صورت «خاھر» تلفظ می‌شود و پنج حرف (= واج)

دارد. (خ، ا، ه، ـ، ر) و واژه‌ی «نامه» به صورت «نام» تلفظ می‌شود و چهار حرف دارد

(ن، ا، م، ـ) ^۲.

۱- در قافیه چنان‌که خواهیم گفت صورت مکتوب نیز اهمیّت دارد.

۲- بعداً در مبحث عروض خواهیم دید که مصوّت‌های بلند به اندازه‌ی دو حرف امتداد دارند.

مصوت و صامت

حرف ملفوظ بر دو گونه است: مصوت و صامت.

مصوت— زبان فارسی دارای سه مصوت کوتاه و سه مصوت بلند است.^۱ مصوت‌های کوتاه (= حرکات عبارت‌اند از: **ـِ**، **ـُ** مثلاً در کلمات «سَر»، «دِل»، «پُل»، حرکات حرف هستند اما در خط فارسی به صورت اعراب رو یا زیر حرف قرار می‌گیرند و بعد از آن تلفظ می‌شوند، مثلاً در کلمه‌ی «دِل» که به صورت «دِ ل» به تلفظ درمی‌آید.) مصوت‌های بلند عبارت است از «و»، «ا»، «ی» مثلاً در آخر واژه‌های «کو»، «پا»، «سی».^۲

صامت— زبان فارسی دارای ۲۳ صامت است:

ء (=ع)، ب، پ، ت (=ط)، ج، چ، خ، د، ر، ز (=ذ، ظ، ض)، ژ، س (=ث، ص)، ش، غ (=ق)^۳، ف، ک، گ، ل، م، ن، و (در اول کلمه‌ی «وَجَدَ»)، هـ (=ح)، ی (در اول کلمه‌ی یاد).

قافیه‌ی شعر فارسی

به نام خداوند **جان** آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

بیت فوق قافیه‌دار است. واژه‌ی آفرین در آخر دو مصرع ردیف نام دارد و **جان** و **زبان**، واژه‌های قافیه و «ان» حروف قافیه.

ردیف— بعضی اشعار ردیف دارند. ردیف کلمه یا کلماتی است که بعد از واژه‌های قافیه، عیناً (از نظر لفظ و معنی) تکرار می‌شود.

۱- در فارسی امروز مصوت مرکب وجود ندارد. رک «چند نکته درباره‌ی واژه‌های زبان فارسی»، مجموعه‌ی خطابه‌های نخستین کنگره‌ی تحقیقات ایرانی، ۱۳۵۰ (نوشته‌ی دکتر هرمز میلانین).

۲- علامت «و» در خط فارسی نماینده‌ی سه حرف ملفوظ است. مثلاً در واژه‌های «تو»، «سود»، «وجد». به علاوه در کلمه‌ی مثل «تُو» نماینده دو حرف ملفوظ است. علامت «ی» نیز نماینده دو حرف ملفوظ متفاوت است در واژه‌های «سی» و «وی».

۳- چنان‌که ملاحظه می‌شود بعضی از صامت‌های فارسی در خط دارای چند علامت هستند.

واژه‌های قافیه — واژه‌هایی است که حرف یا حروف قافیه در آخر آن‌ها مشترک باشد.^۱

قافیه یا حروف قافیه — حرف یا حروف مشترک برای قافیه‌سازی لازم است. این حرف یا حروف چنان که گفتیم در آخر واژه‌های قافیه می‌آید. در این شعر:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
«ازوست» ردیف است و خرّم و عالم واژه‌های قافیه و م حروف قافیه.
در شعر زیر ردیف وجود ندارد. تماشا و صحرا واژه‌های قافیه هستند و «ا» حرف قافیه.
شد موسم سبزه و تماشا برخیز و بیا به سوی صحرا

قواعد قافیه (الف)

حداقلّ حروف مشترک لازم برای قافیه تابع دو قاعده است:

قاعده‌ی ۱ — هر یک از مصوّت‌های /ا/، /و/، /ه/ به تنهایی اساس قافیه قرار می‌گیرند.^۲

۱- در بعضی از اشعار، گاه واژه‌های ردیف از نظر معنا باهم تفاوت دارند ولی این تفاوت معنایی جنبه‌ی مجازی دارد و برای خواننده یا شنونده چندان محسوس نیست؛ مانند:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
وانچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد ...
گفتم: «این جام جهان بین به تو کی داد حکیم؟»
گفت: «آن روز که این گنبد مینا می‌کرد.»
می‌کرد در بیت دوم، در معنای می‌ساخت به کار رفته است.

۲- مصوّت ی معمولاً به تنهایی حرف قافیه قرار نمی‌گیرد. مثلاً واژه‌ی بازی با معنی، قافیه نمی‌شود؛ اما بعضی از شاعران به ندرت ی را تنها حرف قافیه قرار داده‌اند:

گاه توبه کردن آمد از مدایح و ز هجی کز هجی بینم زیان و از مدایح سود، نی
(منوچهری)

مصوّت کوتاه (=ه/ه) نیز گاهی به ندرت اساس قافیه قرار گرفته است، به‌ویژه هرگاه قافیه‌ی شعر، الحاقی داشته باشد.

هرکجا ذکر او بود تو که‌ای جمله تسلیم کن بدو تو چه‌ای

مثلاً در شعر زیر واژه‌های **ما** و **تمنا** هم قافیه هستند و حرف مشترک قافیه تنها مصوّت

/ا/ است :

سال‌ها دل طلب جام جم از **ما** می‌کرد و آنچه خود داشت زیبگانه **تمنا** می‌کرد

در بیت زیر :

ای چشم تو دل فریب و جادو در چشم تو خیره چشم آهو

مصوّت /و/ حرف قافیه است.

قاعده‌ی ۲ – هر مصوّت با یک یا دو صامت بعدش قافیه قرار می‌گیرد : مصوّت +

صامت (+صامت).

کی شعر تر انگیزد خاطر که **حزین** باشد؟ یک نکته از این معنی گفتیم و **همین** باشد

در این شعر **ین** (مصوّت + صامت) حروف قافیه است، و در شعر زیر :

مزرع سبزه فلک دیدم و داس مه **نو** یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام **درو**

و (مصوّت + صامت) حرف قافیه است.

و در شعر زیر :

کسی دانه‌ی نیک مردی **نکاشت** کزو خرمن کام دل **برداشت**

اشت (مصوّت + صامت + صامت) حروف قافیه است و در این شعر **ست** :

نکو نام و صاحب دل و حق **پرست** خط عارضش خوش‌تر از خط **دست**

خودآزمایی

- ۱- در کدام مورد «و»، «ی» صامت به‌شمار می‌آید؟
آهو، وقت، بود، کوه، نیست، فارسی، یاد، ناورد
- ۲- صامت‌ها و مصوّت‌های زبان فارسی چند تا است؟
- ۳- هریک از کلمات زیر چند واج دارد؟
خواستن، ژنده، سلسله، محو

قواعد قافیه (ب)

در درس نخست کلیاتی درباره‌ی شعر و قافیه‌ی آن خواندیم و دیدیم که قافیه‌ی شعر فارسی تابع دو قاعده است. این دو قاعده‌ی کلی استثناهایی دارند که آن‌ها را می‌توان در هفت مورد به شرح زیر، طبقه‌بندی کرد:

تبصره‌ی ۱ — به آخر واژه‌های قافیه ممکن است یک یا چند حرف الحاق شود. حرف یا حروف الحاقی نیز جزء حروف مشترک قافیه‌اند و رعایت آن‌ها لازم است؛ مثلاً، در شعر زیر به آخر **بهار** و **یار**، «ان» الحاق شده است:

بگذار تا بگریم چون ابر در **بهاران** کز سنگ ناله خیزد روز وداع **باران**
ار + **ان**، حروف قافیه است: **ار** حروف اصلی (طبق قاعده‌ی ۲) و **ان** حروف الحاقی.
در شعر زیر:

ای پادشه خوبان داد از غم **تنهایی** دل بی‌توبه جان آمد وقت است که باز **آیی**
ا + **یی** حرف قافیه است: **ا** حرف اصلی (طبق قاعده‌ی ۱) و **یی** حروف الحاقی.
حروف الحاقی عبارت است از:

شناسه‌ها، ضمائر متصل، پسوندها، مخفف صیغه‌های زمان حال بودن (م، ی، یم، ید، ند) و «ی» آخر بعضی از واژه‌های مختوم به **ا** و **و** مثلاً در واژه‌های «خدای»، «جای»، «موی»، «بوی».

تذکر: برای مشخص کردن قافیه‌ی هر شعر، ابتدا ردیف را مشخص می‌کنیم و بعد حروف الحاقی^۱ و سپس حروف اصلی را.

۱- حرف یا حرفی هستند که پس از آخرین حرف اصلی کلمه می‌آید. قدما آخرین حرف اصلی کلمه را

تبصره‌ی ۲ — بعضی از واژه‌ها به مصوّتِ (هـ بیان حرکت) یا مصوّتِ **ی** ختم می‌شوند. مانند: جامه (= جام)، پرده (= پرد)، بازی، سی. این — و **ی** گرچه جزء کلمه‌ی قافیه یعنی حروف اصلی هستند، اما از نظر قافیه، الحاقی به شمار می‌آیند:

کسان شهید نوشند و مرغِ **بَر** (= **بره**) مرا روی نان می‌نبیند **تَر** (= **تره**)

— **ر**، حروف قافیه است: **ر**، اصلی (طبق قاعده‌ی ۲) و — در حکم الحاقی.

یکی مشکلی برد پیش **علی** مگر مشککش را کند منجلی

— **لی** حروف قافیه است: **ل**، اصلی (طبق قاعده‌ی ۲) و **ی** در حکم الحاقی^۱.

تبصره‌ی ۳ — رعایت قواعد دوگانه‌ی قافیه الزامی است. فقط یک استثنا دارد: اگر در قاعده‌ی ۲ یعنی مصوّت + صامت (+صامت)، مصوّت کوتاه باشد و قافیه، حروف الحاقی داشته باشد، این مصوّت کوتاه می‌تواند متفاوت باشد؛ مثلاً **کُشت** (قتل کرد)، با **گُشت** (گردید) قافیه نمی‌شود؛ زیرا مصوّتِ اوّلی ضمّه و مصوّتِ دومی فتحه است. ولی اگر به آخر این دو کلمه حرف یا حروفی؛ مثلاً — (هـ بیان حرکت) الحاق شود، این دو کلمه قافیه می‌شوند:

سراسر همه دشت پر **گُشته** بود زمین چون گل ارغوان **گُشته** بود

همین طور منظر با تصور قافیه نمی‌شود ولی در صورت افزوده شدن حرف الحاقی

مثلاً، **ی** قافیه شدن آن‌ها اشکال ندارد:

آدمت که بنگرم باز نظر به خود کنم سیر نمی‌شود نظر بس که لطیف منظری

گفتم اگر نبینمت مهر فرامشم شود می‌روی و مقابلی، غایب و در تصوری

(سعدی)

واژه‌ی بنده (= بند) نیز با ژنده (= ژند) قافیه می‌شود؛ چون کسره‌ی آخر در حکم

الحاقی است.

تبصره‌ی ۴ — پسوند و پیشوند گرچه واژه نیستند اما گاهی در قافیه‌ی شعر در حکم

واژه‌ی قافیه قرار گرفته‌اند:

چنان صورتش بسته **تمثالگر** که صورت نبندد از آن خوب **تر**

۱- توجه شود که **ی** در واژه‌های **علی** و **منجلی** اصلی است اما از نظر قواعد قافیه، شاعران فارسی زبان،

آن را در حکم الحاقی منظور کرده‌اند، گوی اصل کلمات **عل** و **منجل** بوده است.

«گر» و «تر» پسوند هستند و باید الحاقی به حساب آیند، اما خود واژه‌ی قافیه قرار گرفته‌اند. همچنین در شعر :

گرفتم که خود هستی از عیب پاک تعنت^۱ مکن بر من عیبناک
ناک پسوند است، اما واژه‌ی قافیه قرار گرفته و با کلمه‌ی «پاک» قافیه شده است. در شعر زیر :

دلم جز مهر مه رویان طریقی بر نمی‌گیرد زهر در می‌دهم بندش ولیکن در نمی‌گیرد
«بر» و «در» پیشوند هستند اما واژه‌ی قافیه قرار گرفته‌اند.
در صورتی پسوند یا پیشوند واژه‌ی قافیه محسوب می‌شود که تکرار نشود؛ مثلاً در این بیت مولوی :

نک بهاران شد، صلا ای لولیان بانگ نای و سبزه و آب روان
که گرچه حروف مشترک تنها حروف الحاقی «ان» است اما پسوند «ان» در واژه‌ی «لولیان» نشانه‌ی جمع است و در واژه‌ی «روان» نشانه‌ی صفت حالیه و قافیه درست است ولی در این بیت دقیقی :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند سپید روز به پاکی رخان تو ماند
«ان» در هر دو واژه‌ی «زلفکان» و «رخان» نشانه‌ی جمع است و چون تکرار شده لذا قافیه درست نیست.

تبصره‌ی ۵ - اگر قبل از حروف قافیه (در قاعده‌ی ۱ و ۲) حرف یا حروف دیگری مشترک باشد، آن‌ها جزء حروف قافیه نیستند و رعایت آن‌ها لازم نیست. مثلاً در شعر :
به خردی بخورد از بزرگان قفا خدا دادش اندر بزرگی صفا
- **فا**، حروف مشترک است اما فقط مصوّت /ا/ حرف قافیه است و رعایت حروف مشترک دیگر ضرورت ندارد. به عبارت دیگر قفا و صفا با واژه‌هایی مثل ما و فضا قافیه می‌شود. در شعر زیر :

بشنو این نی چون شکایت می‌کند وز جدایی‌ها حکایت می‌کند
«آیت» حروف مشترک است اما فقط **ت** حروف قافیه است و رعایت حروف

۱- تعنت : سرزنش

مشترکِ اضافی یعنی «ای» ضرورت ندارد.^۱ به عبارت دیگر حکایت و شکایت با واژه‌هایی مثل نعمت و فرصت هم قافیه می‌شود.

تبصره‌ی ۶ - اگر واژه‌های قافیه لفظاً یکسان ولی در معنا متفاوت باشند، قافیه درست است و جناس هم دارد :

ز هر ناحیت کاروان‌ها روان (= رونده) به دیدار آن صورت بی‌روان (= روح)

تبصره‌ی ۷ - گاه حروف قافیه در بیش از یک واژه قرار می‌گیرد :

چراغ روی تو را شمع گشت پروانه مرا زخال تو با حال خویش پروا، نه
در مصراع دوم، پروا+نه (پروا نیست) با پروانه قافیه شده که حروف قافیه در آن ا+نه است.

واژه‌های هم قافیه

در بعضی از زبان‌ها تعداد واژه‌های هم قافیه زیاد است و در بعضی کم. شک نیست که هر چه تعداد واژه‌های هم قافیه در زبانی بیشتر باشد، سرودن شعر قافیه‌دار در آن زبان آسان‌تر است. در زبان فارسی تعداد واژه‌های قافیه‌دار نسبتاً زیاد است بویژه در قافیه‌هایی مانند «ار» (کار، یار، تار، نگار...)، «ان» (روان، نهان، فغان...)، «ر» (سر، بستر، پر...)، «ما، جفا، نیا، ریا...» و غیره. در بعضی از قافیه‌ها تعداد واژه‌ها به چند صد می‌رسد، در بعضی دیگر اندک است. مانند: «یغ» (دریغ، تیغ، ستیغ، میغ...).

قافیه‌ی میانی و درونی

بعضی از شاعران برای غنی‌تر کردن موسیقی شعر، گاه در پایان نیم مصرع نیز قافیه می‌آورند :
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشان دیدم که جانم می‌رود

(سعدی)

گاهی قافیه در درون مصرع است یعنی تنها در پایان مصرع یا نیم مصرع نیست؛ مانند

۱- این دو حرف مشترک (ای) را در عربی، الف تأسیس و حرف دخیل می‌نامند؛ و رعایت آن‌ها در قافیه‌ی شعر فارسی لازم نیست.

این شعر مولوی :

یار مرا، غار مرا، عشق جگر خوار مرا یار تویی، غار تویی، خواجه نگه دار مرا
روح تویی، نوح تویی، فاتح و مفتوح تویی سینه‌ی مشروح تویی، بر در اسرار مرا
گاهی شعر دارای دو قافیه‌ی پایانی است (ذوقافیتین) که قافیه‌ی اصلی در واژه‌های
آخر مصرع‌هاست :
گزید از غنیمت ظرایف بسی کز آن سان نبیند طرایف کسی

قافیه‌ی خطّی

قافیه بر مبنای زبان ؛ یعنی صورت ملفوظ شناخته می‌شود. اما اگر همین زبان دارای شکل مکتوب شد یکسانی خطّی نیز باید رعایت شود ؛ به عبارت دیگر در این صورت قافیه، هم، جنبه‌ی سمعی دارد و هم، بصری. مثلاً در این شعر سعدی :

پیوند روح می‌کند این باد مشک‌بیز هنگام نوبت سحر است ای ندیم خیز
از نظر صورت ملفوظ واژه‌های حَضِیض، لذِید، غلیظ با مشک‌بیز و خیز هم قافیه هستند
اما چون شکل خطّی آن‌ها از نظر دیداری متفاوت است^۱، قافیه کردن آن‌ها درست نیست.^۲

عیوب قافیه

در شعر فارسی رعایت قواعد و ضوابط قافیه - که قبلاً گفتیم - الزامی است و هر چه خلاف آن‌ها باشد غلط است. مثل قافیه کردن پُر با تر، فردوسی با طوسی، احتیاط با اعتماد و غیره.

تکرار واژه‌های قافیه را نیز علمای بلاغت عیب فاحش می‌شمرند مگر این که ابیات شعر از بیست و سی در گذرد یا قصیده دو مطلع داشته باشد.^۳ اما شاعران گاه در اشعار کم‌تر از بیست

۱- رجوع شود به مقاله‌ی «نام نگاشت و زیبا آفرینی با خط»، ص ۱۸

۲- در قاعده‌ی ۲ قافیه، مصوت + صامت (+صامت)، به ندرت دیده شده که یکسانی خطّی را در صامت

اول رعایت نکرده‌اند، مانند :

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی

(فردوسی)

۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۲۸۷

و سی نیز واژه‌های قافیه را تکرار کرده‌اند.^۱ به علاوه تکرار واژه‌ی قافیه‌ی مصرع اول را در غزل عیب ندانسته‌اند، حتی آوردن آن را در مصرع چهارم صنعت (ردآلفافیه) به حساب آورده‌اند.

تکرار واژه‌های غیرساده‌ی قافیه

تکرار واژه‌های غیرساده (=مشتق، مرکب و مشتق مرکب)، در صورتی که اجزای سازنده‌ی آن‌ها چندان آشکار نباشد یا میان معنای دو جزء فرقی بتوان نهاد، رواست؛ مثلاً، رنجور و مزدور، پاسبان و مهربان یا آب و گلاب، شاخسار و کوهسار، آبدار و پایدار. علامت ماضی (ید) چون چندان شناخته نیست واژه‌هایی مانند ورزید، پرستید، رنجید، گردانید، بوسید و غیره قافیه می‌شوند و حال آن‌که در همه‌ی آنها ید (علامت ماضی) مشترک است:

ای سرد و گرم دهر کشیده شیرین و تلخ دهر چشیده

(مسعود سعد)

علامت گذرا ساز «اند»، یا «انید» نیز تکراری می‌آید، مثلاً در این شعر سعدی:

آن سرو که گویند به بالای تو ماند

هرگز قدمی پیش تو رفتن نتواند

با واژه‌های می‌گذراند، گسلاند، برساند و برهاند قافیه شده است.

حال آن‌که اگر حروف الحاقی (اند) را حذف کنیم، این مصرع‌ها بی‌قافیه‌اند. اگر اجزای کلمات کاملاً شناخته باشد، تکرار قافیه روا نیست؛ مثل قافیه ساختن خوب‌تر با بدتر. یا مثل قافیه‌ی این شعر دقیقی:

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند

سپید روز به پاک‌ی رخان تو ماند...

که در آن زلفکان، رخان، لبان، رخسارگان قافیه شده است.

۱- مثلاً حافظ در غزل:

دل‌مهر جز مهر مه‌رویان طریقی بر نمی‌گیرد زهر در می‌دهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد
سه واژه‌ی قافیه (دیگر، ساغر، خوش‌تر) را تکرار کرده است.

قافیه در شعر نو

شاعران نوپرداز برای قافیه اهمیت زیادی قائل اند؛ مثلاً، نیما یوشیج درباره‌ی قافیه می‌نویسد که: «اگر قافیه نباشد چه خواهد بود؟ حباب تو خالی؛ شعر بی قافیه، مثل آدم بی استخوان است. هنر شاعری در قافیه‌سازی است...»^۱

اما ضوابط قافیه در شعر نو نضج درستی نگرفته است و آنچه درین مورد گفته شده است، بیشتر جنبه‌ی ذوقی دارد.^۲ نیما در مورد ضابطه‌ی قافیه در شعر می‌گوید: «قافیه مقید به جمله‌ی خود است، همین که مطلب عوض شد و جمله‌ی دیگری به روی کار آمد، قافیه به آن نمی‌خورد.»^۳ به هر حال قافیه‌ی شعر نو برخلاف شعر کلاسیک در آخر ابیات نمی‌آید بلکه بستگی به مطلب دارد. به علاوه الزاماً هر مطلب قافیه‌دار نیست. از طرفی وقتی که شعر حاوی مطالب پراکنده و وصف‌های جداگانه است یا جنبه‌ی امری و دعایی دارد، قافیه را لازم نمی‌دانند.^۴

مثال:

از تهی سرشار
جویبار لحظه‌ها جاری است
چون سبوی تشنه کاندرا خواب بیند آب و اندر آب بیند سنگ
دوستان و دشمنان را می‌شناسم من
زندگی را دوست می‌دارم
مرگ را دشمن
وای اما با که باید گفت این؟ من دوستی دارم
که به دشمن باید از او التجا بردن
جوی بار لحظه‌ها جاری...

(م. امید)

۱- نیما یوشیج: حرف‌های همسایه، تهران، ۱۳۵۱، ص ۷۰

۲- شفیعی کدکنی: موسیقی شعر، ص ۱۹۱

۳- حرف‌های همسایه.

۴- موسیقی شعر، ص ۱۸۴

به هر حال در شعر نو قافیه محدودیت‌های شعر کلاسیک را ندارد و شاعر خود را اسیر قافیه نمی‌سازد، بلکه معمولاً در هر مطلب دو یا چند مصرع قافیه‌دار می‌آید.

خودآزمایی

الف - در هر یک از ابیات زیر، واژه‌های قافیه و حرف یا حروف قافیه را مشخص کنید که قافیه طبق قاعده‌ی «۱» است یا «۲»؟

مثال:

مبادا که روزی شوی زیردست

دل زیردستان نباید شکست

واژه‌های قافیه: شکست، زیردست

حروف قافیه: ـ ست طبق قاعده‌ی «۲»

چه شکر گویمت، ای کارساز بنده‌نواز
بوسه‌زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
(حافظ)

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز
ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

تا نریزد برتو، زهر آن زشت‌خو
سقف چون باشد معلق برهوا
(مولوی)

یار بد مار است هین بگریز از او
هر یکی دیوار اگر باشد جدا

ای خفته‌ی روزگار دریاب
چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست
(سعدی)

ما را همه شب نمی‌برد خواب
نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست

ندانم که نرگس چرا شد دژم
میاور به جان من و خود گزند
(فردوسی)

من از ابر بینم همی باد و نم
مکن شهریارا دل مان‌نژند

ب - در هر یک از ابیات زیر:

۱ - ردیف را مشخص کنید. (اگر دارد)

۲ - واژه‌ها و حرف یا حروف قافیه را تعیین کنید.

۳ - حرف یا حرف‌های الحاقی را مشخص کنید. (اگر دارد)

۴ - حرف یا حروف اصلی قافیه را مشخص کنید.

مثال:

ننوشت سلامی و کلامی نفرستاد

دیری است که دلدار پیامی نفرستاد

ردیف: نفرستاد

واژه‌های قافیه: پیامی، کلامی

حروف قافیه: ام + ی

حروف اصلی: ام طبق قاعده‌ی «۲»

حرف الحاقی: ی

منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟

(حافظ)

به نزدیک خورشید فرمان روا

(فردوسی)

یا به تو دست رسی داشتمی

(خاقانی)

جگر پردرد و دل پر خونم ای دل

(نظامی)

درمان نکردند مسکین غریبان

(حافظ)

شبنمی از عشق بر آن ریختند

(غزالی مشهدی)

چه کنم که هست این‌ها گل باغ آشنایی

(عراقی)

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

(مولوی)

خانمانِ ضعفِ سوخته‌اند

(غنی‌زاده)

خیره مکن ملامت چندینم

(ناصر خسرو)

ای نسیمِ سحر آرامگه یار کجاست؟

سرشگ هوا بر زمین شد گوا

کاشکی جز تو کسی داشتمی

مرا بررسی که چونی؟ چونم ای دل

چندان که گفتم غم با طبیبان

خاک دل آن روز که می‌بیختند

ز دو دیده خون فشانم، ز غمت شب جدایی

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

آتشِ قهر برافروخته‌اند

گر مستمند و با دل غمگینم

نشاط جوانی ز پیران مجوی

که آب روان باز ناید به جوی
(سعدی)

ما به روی دوستان از بوستان آسوده‌ایم

گر بهار آید و گر باد خزان، آسوده‌ایم
(سعدی)

آن دل که به زلف یار می بستیمش
دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم
ما درس سحر در ره می‌خانه نهادیم

هرچند گسست باز پیوستیمش
و اندرین کار دل خویش به دریا فکنم
محصول دعا در ره جانانه نهادیم
(حافظ)

ج - با توجه به تبصره‌های ۲ تا ۷، قافیه‌ی ابیات زیر را مشخص کنید. اگر قافیه‌ی بیتی غلط است یا عیب دارد، آن را نیز مشخص کنید :

به بازوی خود کاروان می‌زند
(سعدی)

هر آن کس که بر دزد رحمت کند

که فردا نمائند ره بازگشت
(سعدی)

کنون با خرد باید انباز گشت

که گویی آهوئی سردر کمندم
(سعدی)

چنان در قید مهرت پای‌بندم

نه بر تو برشمنی از رهیت مشفق‌تر
(سعدی)

در این زمانه بتی نیست از تو نیکوتر

زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی
بی‌جهد از آینه نبرد زنگ، صیقلی
(سعدی)

دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی
گر من سخن درشت نگویم تو نشنوی

د - قافیه را در این شعر نو مشخص کنید :

اشکم دمید

گفتم : «نه پای رفتن نه تاب ماندگاری

درد خزه‌ی کف جوی این است.» گفت : «آری

اما دو گانه تا کی؟

یا موج وش روان شو یا در کنار من باش»

گفتم: «دلم گرفته‌ست

مثل سکون ملولم»

هـ- در شعر زیر واژه‌های قافیه را پیدا کنید و مشخص نمایید که آیا حروف قافیه طبق قاعده‌ی

«(۱) یا «(۲) است :

بخوان ای هم‌سفر با من

ره تاریک با پاهای من پیکار دارد

به هر دم زیر پایم راه را با آب آلوده

به سنگ آکنده و دشوار دارد ؛

به چشم پا ولی من راه خود را می‌سپارم

جهان تا جنبشی دارد، رود هر کس به راه خود،

عقاب پیر هم غرق است و مست اندر نگاه خود

نباشد هیچ‌کارِ سخت‌کان را در نیابد فکر آسان ساز،

شب از نیمه گذشته‌ست، خروس دهکده برداشته است آواز ؛

چرا دارم ره خود را رها من

بخوان ای هم‌سفر با من!

به رو در روی صبح، این کاروان خسته می‌خواند :

کدامین بار کالا سوی منزلگه رسد آخر

که هشیار است، کی بیدار، کی بیمار؟

کسی در این شب تاریک پیما این نمی‌داند.

مرا خسته در این ویرانه می‌پسند

قطار کاروان‌ها دیده‌ام من

که صبح از رویشان پیغام می‌برد.

صداها ی جرس‌های رهاوردان بسی بشنیده‌ام من

که از نقش امیدی آب می‌خورد

نگارانی چه دلکش را به روی اسب‌ها می‌برد...

(نیمایوشیج)